

## جلسه ۲۳

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ الَّتِي انْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللُّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمَّهَا خَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقْرِئُ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

هدیه می‌کنیم به ارواح مطهر شهدایی که امروز تشییع می‌شوند ثواب یک بار سوره مبارکه حمد مع الصلوات.

بحث در حصیلة البحث بود که حاصل بحث می‌فرمایند این شد که آن اطلاق مقامی علی نحوین: نحو اول اطلاق مقامی دلیل خاص بود. نحو دوم اطلاق مقامی جمیع ادله بود. و می‌گویند و کلا النحوین غیر تام.

«أما النحو الاول» که اطلاق مقامی دلیل خاص باشد «فلما عرفت من الإشکال من ناحية احراز كون المتكلم بصدد البيان في نفي ذلك الدليل» چون در صفحه ۱۶۰ گذشت که مناقشه کردیم در نحو اول از اطلاق مقامی که همان اطلاق مقامی دلیل خاص باشد و اشکالی که آن جا شد این بود که گفتیم که احراز نمی‌کنیم که متکلم در مقام بیان است و حتی گفتیم که این جا مشکل تر از اطلاق لفظی هم هست، چون در اطلاق لفظی ممکن بگوییم یک اصالة البیانی داریم، اصل این است که مولی در مقام بیان است کما ذهب الیه محقق الخراسانی و عده‌ای. ولی در اطلاق مقامی این را نداریم که اصل این است که مولی در مقام بیان است. پس امر برای احراز این که مولی در مقام بیان است این جا مشکل تر می‌شود.

و اطلاق مقامی به نحو ثانی هم که خب اشکال کردیم گفتیم که نه چنین چیزی نیست و شاید ائمه فرمودند و این که در مقام بیان هستند و حتماً مصادیق جدیده را هم می‌خواهند بیان بکنند و امثال ذلك، این هم اشکال کردیم. یعنی

گفتیم بر امور اربعه متوقف است، دو تا از امور اربعه را اشکال کردیم که شاید گفتند و به دست ما نرسیده، یکی اش این بود دیگر شاید فرمودند به دست ما نرسیده.

س: ....

ج: در آخر این را ایشان نپذیرفتند، لو کانت؟؟ وصل الینا بعضها یک جا که اگر خیلی باشد و اینها باشد درست است ولی حالا آن مورد کجاست؟ گفتند معین نیست، در نتیجه این شد که نه، فقیه نمی تواند احراز بکند که اگر فرموده اند به دست ما می رسد.

«و کلا النحویین غیر تام أما النحو الأول فلما عرفت من الاشکال من ناحية احراز کون المتکلم بصدد البیان فی نفس ذلك الدلیل» این نفی غلط است، «فی نفس ذلك الدلیل» در خود آن دلیل خاص در مقام بیان این بوده که اگر چیز دیگری هم هست بگوید «فی نفس ذلك الدلیل» در مقام بیان نبوده، این را اشکال کردیم.

«و أما النحو الثانی فلتوقفه علی تمامية امور» که «بعضها محل اشکال» خب اما اگر دقت کنیم در این ماسبق یک شبهه ای به ذهن می آید نسبت به این و آن این است که در پایان صفحه ۱۶۰ تا صفحه ۱۶۱ چی گفته شد؟ علت این که ما احراز نمی کنیم در این دلیل خاص در مقام بیان است این شد که چه دلیلی داریم که توی این بیان خاص باید بگوید، خب شاید جای دیگر می گوید، یعنی اصل این که باید یک جایی بگوید پذیرفته شده بود، اشکال این بود که به چه دلیل توی این بیان خاص باید بگوید، خب شاید یک جای دیگر می گوید، پس بنابراین یا باید در این بیان خاص بگوید، یا در کل شریعت بگوید، احدی الامرین را این جوری اشکال کردیم، ببینید فرمود که: «و لا سبیل لنا الی احراز أن المعصوم علیه السلام کان بصدد البیان بالنسبة الی المصادیق الجديدة التي لم تکن مورد ابتلاء الناس آن ذاک و کونه بصدد بیان الشریعة الخالده المحتاج إليها فی جميع الأعصار و امصار الی يوم القيامة و إن کان یحرز به أنه بصدد بیان حکم ما یبتلی به الناس من الموضوعات المستحدثة» درست است اما «إلا أنه لیس من اللازم بیان ذلك فی ذاک الخطاب الخاص الذی اردنا التمسک بإطلاقه المقامی» اما لازم نیست که در همین جا بخواهد بگوید که، شاید جای دیگر می خواهد بگوید. پس بنابراین قهراً نتیجه این می شود که در موضوعات مورد ابتلاء مردم در آینده چون دین خالد است و آن در مقام بیان است و ما احراز کردیم می گوئیم اما در دلیل خاص باید گفته باشد و اما باید در مجموع شریعت باید گفته باشد. پس حالا که در دلیل خاص نگفته باید در مجموع شریعت گفته باشد،

حال این که در مجموع هم که نگفته، پس معلوم می‌شود از این سکوت می‌توانیم بفهمیم که حکم ما با همان حکم قبلی‌ها برابر است. چون باید در أحد المقامین می‌فرمود. پس این که ما بگوییم کلا النحوین باطل است و درست نیست نه، نمی‌توانیم بگوییم. هم بگوییم هم در دلیل خاص، هم در مجموع شریعت بگوییم به اطلاق مقامی نمی‌توانیم تمسک کنیم نه، بلکه باید این جوری بگوییم، بگوییم آقا در این موضوعات مبتلی‌به، به مسائل مبتلی‌به مستحدثه یا شارع باید در دلیل‌های خاص گفته باشد و یا در مجموع شریعت فرموده باشد. یکی از این دو تا را باید، و بما این که در دلیل خاص فرموده، در مجموع شریعت هم می‌بینیم فرموده پس اطلاق مقامی حاصل است. اطلاق مقامی لااقل در مجموع شریعت حاصل است.

س: ... در مجموع شریعت معلوم نیست نگفته باشد، شاید نرسیده.

ج: آن را که جواب دادیم. نه دیگر نمی‌توانید این را بگویید. ببینید چون مورد خاص را به چی کردید؟ که باید بگوید در مجموع شریعت بفرماید. در مجموع شریعت... پس این را باید بگوید، از آن طرف وقتی می‌خواهد به آینده‌ها برسد اگر یک حکمی است که می‌خواهد به آینده‌ها هم برسد و محفوظ بماند طبیعت این اقتضاء می‌کند که مکرر، زیاد بفرماید که به دست آینده‌ها برسد پس مجموع این‌ها را که نگاه بکنیم می‌بینیم که نمی‌توانیم بگوییم هر دو محل اشکال هست. حالا این فتدبروا، فتأملوا در این که آیا این مطلبی که گفته شده تمام است یا تمام نیست. شما هم مثل این که فرمایشی می‌خواستید آقای بفرماید.

س: ...

«الفصل الثانی التمسک بالعموم الوضعی» خب ما گفتیم در این بحث تمسک به ادله برای موضوعات نوپیدا ما در سه مقام بحث می‌کنیم، یا سه فصل. ۱- اطلاقات لفظی؛ ۲- اطلاق مقامی و... این‌ها را بحث کردیم.

بحث بعدی‌مان راجع به چیست؟ فصل بعدی‌مان راجع به تمسک به عمومات است یعنی آن جایی که دلالت وضعیه دارد. به مقدمات حکمت دلالت وضعیه کل به کار رفته، الف و لام، جمع محلی به الف و لام است و امثال ذلک. آیا به این‌ها می‌توانیم تمسک کنیم برای اثبات حکم در موضوعات جدید و مستحدثه یا نه؟ خب این جا می‌دانید که در عمومات وضعیه دو تا مبنا وجود دارد، یک مبنا مبنای آقای نائینی است و مرحوم آقای آخوند در بعض کلماتش نه همه جا، و آن این است که فرمودند ما در عموم وضعی هم نیاز داریم به مقدمات حکمت و اطلاق، چرا؟ گفتند

برای این که ادات عموم وضع شده برای استیعاب مدخول، دلالت بر استیعاب و فراگیری مدخول. پس مسبقاً باید حدود و ثغور مدخول برای ما روشن بشود تا ببینیم این کل می‌خواهد چه چیزی را استیعاب بکند. مثلاً وقتی می‌گوید اکرم کل عالم خب این کل می‌خواهد استیعاب افراد عالم را بکند، خب این عالم چه چیزی مقصود است؟ عالم فقیه مقصود است، عالم اصولی مقصود است، عالم مفسر مقصود است، یا کل علما در هر فنی باشند مقصود است. از قبل باید این روشن بشود تا این کل بیاید استیعاب بکند چون برای استیعاب مدخول است، پس مدخول را باید قبلاً مشخص بکنیم. مدخول با چی مشخص می‌شود؟ با اطلاق، اطلاق یعنی مدخول صرف نظر از آن کل با اطلاق معلوم می‌شود. بنابراین ما در تمام موارد عموم وضعی نیاز داریم مسبقاً به چی؟ به مقدمات حکمت، منتها بعد می‌گوید اگر مقدمات حکمت جاری شد دیگه کل را می‌خواهیم چه کار کنیم؟ برای تأکید است. برای سفت کردن مسأله است، برای صراحت است و الا بله کل را هم نیاوری دیگه کار تمام است. این مبنای آقای نائینی و مبنای آقای آخوند در بعض کلماتش در کفایه. یک نظر این است که نه، کل و سایر ادات عموم نیاز ندارد مسبقاً به این بلکه خودش متکفل این است که بگوید در تمام افراد است. اصلاً وضع شده برای این که این دلالت را بکند، این هم یک نظر است، که نظر اقوی البته این نظر ثانی است. حالا این جا گفته می‌شود تمسک به عموم برای افراد نوپیدا اگر بگوییم به مقدمات حکمت نیاز داریم، به اطلاق نیاز داریم قهراً همان حرف‌هایی که در بحث قبل داشتیم این جا تکرار می‌شود، و اگر آن جا اشکال کردیم و گفتیم تمسک به اطلاق نمی‌شود کرد برای افراد نوپیدا قهراً این جا هم نمی‌شود پس وجود کل اثری ندارد. اما اگر گفتیم که نه، آن مبنای دیگر را پذیرفتیم، اگر مبنای دیگر را پذیرفتیم خب آن اشکالات سابق وجود ندارد فقط دو تا مطلب باقی می‌ماند که بعد می‌گوییم.

«الفصل الثانی التمسک بالعموم الوضعی وجوه المناقشة فی التمسک بالعموم الوضعی، إذا قلنا بأن التمسک بالعموم الوضعی یفتقر الی التمسک بالإطلاق» در مدخول ادات عموم مسبقاً یعنی قبل از این که به دلالت ادات عموم توجه کنیم، قبل از آن و سابق بر آن باید مقدمات حکمت را و اطلاق را در مدخول ادات جاری کنیم تا سعه و ضیق مدلول روشن بشود تا حالا ادات بیاید استیعاب بکند آن را، اگر این حرف را زدیم «فالوجه المتقدمة» در مناقشه اطلاق لفظی همه آن‌ها «تتوجه الی التمسک بالعموم الوضعی فإن تمت تلك الوجوه» اگر آن مناقشاتی که آن جا گفته شد، آن وجوه از مناقشات تمام بشود، سرانجام بپذیرد، «لم یعتقد الاطلاق فی مدخول الأدات» قهراً انعقاد

اطلاق در مدخول ادات نمی شود «و لم يتم العموم الوضعى بالنسبة الى المصاديق الجديدة تبعاً» اطلاق که نشد به تبع آن عموم هم درست نمی شود چون این عموم به تبع اطلاق بود.

«و أما اذا قلنا بعدم افتراقه الى اطلاق المدخول» که نظر مشهور ظاهراً این است «فیرد علی التمسک به» به عموم وضعی، ضمیر «به» به عموم وضعی برمی گردد. «الاشکال من وجوه ثلاثة» سه تا اشکال ممکن است حالا بگوییم. «الاول قصور الالفاظ الواردة فی العمومات التي دخلت علیها ادات العموم عن شمول المصاديق الجديدة» اشکال اول این است که اگر شما گفتید آقا اصلاً کلمه عالم مثلاً در مثال ما واضح لغت عرب یک عرب به قحطان مثلاً کجا به ذهنش خطور می کرده عالم هسته ای. اصلاً به ذهنش خطور نمی کرده، یا عالم های مختلفی که علوم پیدا شده، پس واژه عالم اصلاً قصور دارد از شمول این ها، خب کل سر عالم که می آید مصادیق آن را که برای آن وضع شده می گیرد، نه آن که برای آن وضع نشده و دلالت ندارد. مثلاً «اکرم کل عالم» که جاهل را نمی گیرد، چون جاهل اصلاً عالم بر آن صدق نمی کند. پس اگر شما گفتید، آن اشکال اولی که در اطلاقات می گفتیم. که اصلاً الفاظ برای مصادیق نوپدایی که خطور به ذهن واضح آن زمان نمی کرده، شامل این ها نمی شود، مفهوم یکی مفهومی نیست که شامل این مصادیق نوپیدا بشود، پس کل هم سر آن در بیاید فایده ندارد. این اشکال اول.

«الأول قصور الالفاظ الواردة فی العمومات التي دخلت علیها ادات العموم» از شمول مصادیق جدید، اصلاً آن الفاظ، مصادیق جدید را شامل نمی شود پس کل هم که بر آن وارد می شود نمی تواند باعث شمول بشود، باعث عموم بشود نسبت به آن ها. این اشکال اول، خب این اشکال را که جواب دادید، اگر جواب دادید، وقت تلف می شود و الا سر راه تمسک به عمومات هم قرار می گیرد.

اشکال دوم:

س: ... اشکال در مورد... هم بود.

ج: بله بود، این اشکال مشترک الورد است.

«التانی عدم امکان التخصیص أو عدم عرفتیة بذكر المصاديق الجديدة و اخراجها عن حکم العموم أو عدم عرفتیة ذلك و معه لا یصح التمسک بالعموم»

اشکال دوم این است که وقتی مولى می گوید مثلاً اکرم کل عالم، یا می گوید کل ماء طاهر یا می گوید کل مسافر يقصر و امثال این‌ها، این در صورتی می توانیم اصالة العموم جاری بکنیم، عقلاء جاری می کنند که امکان تخصیص باشد یا تخصیص عرفیت داشته باشد. آن وقت در عین حال متکلم با این که تخصیص برای او امکان داشته و هم چنین تخصیص برای او عرفت هم داشته، تخصیصی نزد می گویند اصل عموم است، اصالة العموم را جاری می کنند. اما اگر یک جایی می گویند اصلاً آن بنده خدا امکان نداشت اصالة العموم جاری می کنند. مثلاً توی یک جایی بود که علمای مخالف آن جا نشستند می گوید «اکرم کل عالم» می شود بگویی آن جا می توانست بگوید اکرم کل عالم إلا هؤلاء؟ این جا اصالة العموم جاری نمی کنند. و این مصادیق نوپیدا بخشی از آن ممکن است اصلاً امکان نداشته که تخصیص بزنند، اگر حکمش با عموم فرق می کرده، یا عرفیت نداشته که بفرماید کل مسافر يقصر الا من سافر بالطیارة. عرفیت نداشته، آقا طیاره چیه که شما این حرف را می زنید. پس حالا که یا امکان نداشته یا عرفیت نداشته قهراً عموم اصالة العموم، و به عبارة اخرى جریان اصالة العموم یا اصالة الحقيقة در این موارد مثل عدم ملکه می ماند. جایی آن عدم ملکه صادق است که ملکه صادق باشد. جایی که می شود گفت بصیر می شود گفت اعمی، ولی دیواری که نمی شود به آن گفت بینا، کور هم نمی شود گفت. کور عدم ملکه است، یعنی وضع شده برای آن جایی که ملکه را می شود بگویی، اگر این ملکه نبود آن وقت اعمی وضع شده برای آن جا، این جا هم در نزد عرف اصالة الحقيقة یا اصالة العموم وضع شده یعنی قرار داده شده، سیره عقلاء قرار گرفته که آن جایی که می شود تخصیص زد حالا اگر تخصیص نزد، نگفت، اصالة العموم است.

«الثانی عدم امکان التخصیص أو عدم عرفیته» امکان ندارد تخصیص نسبت به مصادیق نوپیدا، یا عرفیت ندارد به خاطر این که مردم بر نمی تابند، می گویند این حرف چیه که داری می زنی، مگر چنین چیزی ممکن است که شما داری می گویی، که حالا می خواهی تخصیص بزنی. خب عدم امکان تخصیص یا عدم عرفیت آن، تخصیص به چی بزندی؟ «بذکر المصادیق الجديدة» و اخراج آن مصادیق جدیده از حکم؟؟ «أو عدم عرفیة ذلك» این أو عدم عرفیة ذلك اضافه است، گفته شد، این باید خط بخورد.

«و معه لا یصح التمسک بالعموم» وقتی تخصیص امکان نداشت یا عرفیت نداشت تمسک به عموم درست نیست، چرا؟ «لأن التمسک بالعموم فرع امکان التخصیص و عرفیته» فرع این است. «و بدونه» و بدون تمسک به عموم «لا تثبت حجیة الظهور الوضعی فی العموم به بناء العقلاء» و بدون حالا امکان تخصیص بزنی، به آن امکان تخصیص

بزنیم، و بدون امکان تخصیص یا عرفیت تخصیص ثابت نمی‌شود حجیت ظهور وضعی در عموم به بنا عقلاء، چون همان طور که عرض کردم بناء عقلاء وقتی به اصالة العموم تمسک می‌کنند و این ظهور پیش آن‌ها حجت است که امکان تخصیص یا عرفیت تخصیص وجود داشته باشد. این هم اشکال دوم.

اشکال سوم:

س: می‌گوییم ظهور نیست یا می‌گوییم ظهور هست و حجت نیست؟

ج: نه، می‌گوییم ظهور حجت نیست.

س: ...

ج: آره این عبارت این را می‌گوید. نمی‌گوید لا تثبت الظهور الوضعی، می‌گوید حجیت ظهور وضعی، کأنّ ظهور چون بالاخره گفته اُکرم کل عالم، ظاهرش این است که دارد عموم می‌گوید ولی این عموم حجت نیست، چرا؟ که یعنی بگویند حتماً مراد جدی هم همین است، حجت است یعنی کشف از مراد جدی بکند، این دلالت تصویری، ظهور دلالت تصویری را دارد یعنی همه علما، این ظهور در همه علماء را پیدا می‌کند اما این ظهور حجت نیست برای این که کاشف از مراد جدی این متکلم باشد.

س: ... در واقع ما گفتیم بحث صغروی است این که ... هست یا نه، نه این که بحث ما توی حجیت ظهور باشد، آن جا می‌گفتیم اگر ظهور شکل بگیرد...

ج: یک جاهایی درست است، بله. ولی یک جاهایی هم نه، در حجیت آن صحبت است.

«الثالث: انصراف عناوین التي دخلت عليها ادات العموم الى المصاديق المعاضدة للخطاب» اشکال سوم هم این است که آقا درست، یعنی نمی‌گوییم این الفاظ وضع شده برای معانی که شامل مصادیق جدیدی نمی‌تواند بشود، این را نمی‌گوییم. نمی‌گوییم هم امکان تخصیص نیست یا عرفیت ندارد، ولی این را می‌گوییم، می‌گوییم عناوین انصراف دارد به عناوین شایعه؟؟ که مردم مأنوس به آن‌ها هستند. که این مسلک عده‌ای از علما است، منهم مرحوم فاضل نراقی در مستند الشیعه من اوله الی آخره بر همین است، می‌گوید به مصادیق متعارفه منصرف است اطلاقات و سمعت که بعضی از مراجع معاصر هم دام ظلّه، ایشان هم نظرش همین است که به مصادیق متعارفه منصرف می‌شود.

پس بنابراین مثل این که وقتی گفته می‌شود انسان، انسان به مصادیق متعارفه که آدم‌های غیر خنثی باشد مثلاً انصراف دارد. این جا هم همین جور است. این جور بگوییم، «انصراف العناوین التي دخلت عليها ادات العموم» مثل کل ماء، کل مسافر، و امثال ذلک این‌ها انصراف دارد به چی؟ «الی المصادیق المعاصرة للخاطب» این سه تا اشکالی است که در تمسک به عمومات می‌شود گفت. «و حيث عرفت أن الوجوه المتقدمة فی مناقشة الاطلاق اللفظی غیرتامة بالنسبة الى الخطابات المتضمنة للضوابط الكلية فلا مانع من التمسک بعمومه الوضعی ایضاً» اما در آن جا گفتیم که اگر شارع در مقام بیان ضابطه درآمد ولو در جواب استفتاء باشد و سؤال سائل باشد اما اگر در مقام بیان ضابطه هست می‌شود تمسک به آن بکنیم برای اعصار متأخره هم حتی و اشکال ندارد و جواب دادیم از اشکالات. بنابراین وقتی این اشکالات در آن بحث قبلی حل شد و گفتیم این اشکالات درست نیست بنابراین همه این وجوه ثلاثه، نه انصراف درست است که آخر بود، نه این که اصالة العموم و این‌ها مقید است به این که بشود که گفتیم می‌شود، چون جواب دادیم می‌شود، خوب می‌تواند بیان بکند حکمش را هم بگوید و از شارع پذیرفته است بگویند آقا در آتی الزمان چنین چیزی خواهد آمد ولو به افراد خاصی بفرمایند گفتیم می‌شود. پس می‌شود بگوید و تخصیص هم بزند، عرفیت هم دارد برای افراد خاص هم امکان دارد، هم عرفیت پیدا می‌کند. این را هم جواب دادیم. آن اولی را هم جواب دادیم که الفاظ وضع نشده برای آن خصوصیات وضع نشده، بلکه برای ذات ماهیت وضع شده چون گفتیم ذات ماهیت جمع القيود نیست، رفض القيود هم نیست که بخواهد توجه بکند، بلکه عدم لحاظ القيود است و آن‌ها قیدی لحاظ نکردند پس برای جامع وضع شده است. بنابراین اشکالات همه در آن بحث قبلی جواب داده شده، فلذا است که این جا هم اشکال برطرف می‌شود.

«و حيث عرفت أن الوجوه المتقدمة فی مناقشة الاطلاق اللفظی» چون شناخت این وجه‌های گذشته یعنی این سه وجه در مناقشه اطلاق لفظی تام نیست بالنسبه به خاطباتی که متضمن ضوابط کلیه است بنابراین نتیجه این می‌شود که لا مانع من التمسک بعمومه الوضعی یعنی به عموم وضعی خطابات. ضمیر بعمومه، به خطابات برمی‌گردد. «بعمومها الوضعی ایضاً» همان طور که به عموم اطلاق یعنی عموم به معنای لغوی، همان طور که به عموم اطلاق می‌توانیم تمسک کنیم به عموم وضعی اصطلاحی هم می‌توانیم تمسک کنیم. این هم فصل ثانی.

«الفصل الثالث فقط عنوانش را عرض کنیم دیگه بحثش را بگذاریم اگر امروز آقایان می‌خواهند بروند آماده بشوند برای تشییع و این‌ها، این است که ما آیا نصوصی داریم، روایاتی داریم که خود ائمه علیهم السلام فرموده باشند بله

می‌توانید به عمومات و اطلاقات تمسک بکنید برای مصادیق نوپیدا؟ و یا از آن‌ها استفاده کنیم که می‌توانید. این فصل ثالث هم خیلی بحث مهمی است که خب اگر ما واقعاً روایاتی داشته باشیم که از آن روایات استفاده کنیم که می‌توانیم تمسک کنیم. دیگر خیلی دل‌مان قرص می‌شود به این که می‌توانیم تمسک کنیم. و صلی الله علی محمد و آله.

## جلسه ۲۴

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي انْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللُّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلِكِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمَّهَا خَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرَمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ تُقَرُّ بِهَا أَعْيُنُ ذُرِّيَّتِهَا وَ أْبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

بحث در تمسک به اطلاقات و عمومات بود برای مصادیق نوپیدا، گفتیم در سه فصل بحث باید انجام بشود؛ فصل اول در تمسک به اطلاقات بود، فصل دوم تمسک به عمومات بود، فصل سوم.

فصل سوم راجع به این است که آیا از ناحیه خود شارع ادله‌ای وجود که دلالت کند که بله شما در مصادیق نوپیدا می‌توانید به اطلاقات و عمومات تمسک کنید یا نه؟

ادعا می‌شود که ما طوایفی از اخبار داریم که از آن‌ها استفاده می‌شود که ما می‌توانیم به عمومات و اطلاقات برای مصادیق جدیده استناد کنیم و این طوایف را حالا در طی مواردی بیان می‌فرمایند.

«الفصل الثالث التمسک بطوایف من الاخبار لإثبات شمول الخطابات» چه خطباتی که اطلاقیه باشد، چه اطلاقاتی که عمومی باشد «للموضوعات الجديدة». هناك طوائف من الاخبار يدعى دلالتها» بر شمول خطابات اعم از اطلاق و